

مسیح و آدم

سرشناسه: بارت، کارل، ۱۸۸۶-۱۹۶۸ م.
عنوان و نام پدیدآور: مسیح و آدم: بشر و بشریت در باب پنجم رساله به رومیان/ کارل بارت: ترجمه محمد صبائی.
مشخصات نشر: تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۹۴ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۴۰۷-۰
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Christ and Adam. Man and humanity in Romans 5, 1956.
یادداشت: واژه‌نامه.
موضوع: عیسی مسیح
Jesus Christ
شناسه افزوده: صبائی، محمد، ۱۳۶۶-، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ م ۵ ب ۲/BS۲۴۱۵
رده‌بندی دیویی: ۲۳۲
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۰۰۱۷۲۴

مسیح و آدم

بشر و بشریت در باب پنجم
رساله به رومیان

کارل بارت

ترجمه محمد صبائی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Christ and Adam

Man and Humanity in Romans 5

Karl Barth

Collier Books, 1962



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمیری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

کارل بارت

مسیح و آدم

بشر و بشریت در باب پنجم رساله به رومیان

ترجمه محمد صبائی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۲۷۸ - ۴۰۷ - ۰

ISBN: 978 - 600 - 278 - 407 - 0

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

۷	مقدمه
۱۹	رساله به رومیان ۵: ۱۲-۲۱
۲۳	مسیح و آدم
۹۳	واژه‌نامه انگلیسی به فارسی

مقدمه

ویلهم پاوک

باب پنجم رساله به رومیان، که بارت در این اثر بدان می‌پردازد، در تاریخ تفکر مسیحی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. بعضی از افکار پولس که در این بخش از قوی‌ترین رساله او مطرح شده، عمدتاً از طریق تأثیر آگوستین بود که سرانجام توانست در الهیات آیین کاتولیک رومی و الهیات جنبش اصلاح دینی پروتستان نقش اساسی ایفا کند. رومیان ۵: ۵ - «محبت خدا به واسطه روح القدس از بیرون به درون قلب‌هایمان فرو ریخته است» - برای الهیات فیض^۱ و آیین‌های مقدس مسبنایی در کتاب مقدس فراهم آورد، خصوصاً در ارتباط با واژه *ekkechutai* که در ترجمه‌های متأخر «از بیرون به درون فرو ریخته است» برگردانده شده، اما در وولگات به *infusa est* («آکنده کرده است») ترجمه شده است.

افزون بر این، رومیان ۵: ۱۲ - «همان‌طور که گناه با یک انسان به جهان

1. grace

وارد شد، و با گناه [هم] ^۱ مرگ آمد، و بدین سان [نیز] مرگ به تمام انسان‌ها تسری یافت، چون همه گناه کردند» – برای آموزه گناه نخستین مبدل به شالوده‌ای شد که از کتاب مقدس برگرفته شده بود. این تعلیم که گناه آدم و کیفر آن (مرگ) به تمام انسان‌ها انتقال یافته با تفسیر همین سخنان [پولس] تبیین شده است، به‌خصوص عطف به این واقعیت که اصطلاح «به دلیل این‌که» (*eph'ho*)، که «زیرا» معنی می‌دهد، در ترجمه وولگات «در او که» (*in quo*) آمده است. از این رو سخنان پولس رسول به این معنا فهمیده شده که، با توجه به این‌که تمام انسان‌ها در آدم گناه کردند، گناه و مرگ از طریق او به جهان وارد گشت. بر پایه این تعلیم، تصور پولسی از دو بشریت، که در رأس یکی آدم و در رأس دیگری مسیح (رومیان ۵: ۱۲-۲۱) جای دارد، بعدتر در زمینه آموزه کفاراه اهمیت ویژه‌ای پیدا کرد.

بارت در رساله حاضر به این آموزه‌های عقیدتی نمی‌پردازد. توجه او متمرکز است بر رابطه میان مسیح و آدم بدان‌سان که پولس رسول آن را می‌فهمید. بارت با نادیده گرفتن کل سنت الهیاتی و تفسیری‌ای که بر مبنای این باب رساله پولس استوار است، تفسیری کاملاً جدید و بی سابقه از تصور انسان مطرح کرد که حاکی از نگرش پولس رسول به رابطه مسیح و آدم است.

بنابراین، رساله حاضر را باید در پرتو ملاحظات سه‌گانه مطالعه کرد:
 (۱) این رساله یاریگر تفسیر باب مشهور پنجم رساله پولس به رومیان است. (۲) نمونه‌ای از روش تفسیری متمایز بارت به حساب می‌آید. (۳) روشنگر اهمیت مضمونی است که در برترین دستاورد

۱. نوشته‌های داخل قلاب‌ها متعلق به مترجم فارسی است، در غیر این صورت در پانوشت مشخص شده است. -م.

نظام‌مند بارت، اصول ایمانی کلیسای مسیحی،^۱ نقش اصلی و مرکزی دارد. اجازه بدهید به طور مختصر به این سه موضوع بپردازیم:

(۱) باب پنجم رساله به رومیان دشواری‌هایی خاص برای تفسیر ایجاد می‌کند که فقط به دلیل استدلال پیچیده مؤلف آن، یعنی پولس رسول، نیست، بلکه پیش از هر چیز به دلیل مقایسه‌ای است میان آدم و مسیح که پولس در احتجاجش راجع به گناهکاری همگانی بشر، هم یهودیان و هم غیریهودیان، مطرح کرده است. او می‌گوید نفرین گناه نه با اعمال بشری شریعت بلکه فقط با آمرزش الهی‌ای بی‌اثر می‌شود که در ایمان به دست می‌آید.

فهم استدلال پولس رسول، که همواره استدلالی ظریف است، در این قطعه، به‌ویژه در بخش دوم باب پنجم، آیه‌های ۱۲-۲۱، فوق‌العاده دشوار است. در این جا آدم به مثابه «پیش‌نمون کسی که خواهد آمد» تصویر شده است. کسی که با او گناه، و در نتیجه مرگ، به جهان وارد شد همچون کسی تلقی شده که نشان از رستگاری‌بخشی دارد که با مرگ و رستخیزش تمام انسان‌ها نجات می‌یابند. بنابراین به نظر می‌رسد که

۱. *Church Dogmatics*: در نظر بود تا این اثر، که نگارشش در سال ۱۹۳۱ آغاز شد، شامل پنج مجلد بشود: جلد اول: آموزه کلمه خدا. جلد دوم: آموزه خدا. جلد سوم: آموزه آفرینش. جلد چهارم: آموزه آشتی. جلد پنجم: آموزه رستگاری. تا به امروز این مجلدات در چندین بخش انتشار یافته است: جلد اول، بخش‌های ۱ و ۲؛ جلد دوم، بخش‌های ۱ و ۲؛ جلد سوم، بخش‌های ۱-۴؛ جلد چهارم، بخش‌های ۱ و ۲؛ سایر بخش‌های جلد چهارم و پنجم در حال آماده‌سازی است. گروهی از متألفان اسکاتلندی در حال حاضر دست به کار ترجمه کلی این اثر هستند. انتشارات Charles Scribner's Sons, New York تاکنون چاپ‌هایی به زبان انگلیسی در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ منتشر کرده است که به ترتیب شامل جلد اول، بخش‌های ۱ و ۲ و جلد چهارم، بخش ۱ می‌شود. آتو وبر در باب جلد اول، بخش ۱ تا جلد سوم، بخش چهارم گزارشی مقدماتی ارائه داده است؛ بنگرید به:

م.ا.م. (۱۹۵۴). *Karl Barth's Church Dogmatics* (Philadelphia: Westminster Press, 1954).

پولس رسول به دو رأس^۱ در بشریت می‌اندیشد: آدم، که با نافرمانی او بسیاری گناهکار شدند، و مسیح، که با فرمانبرداری او بسیاری بخشوده شدند (رومیان ۵: ۱۹). در حقیقت، آدم رأس بشریت گناهکاری دیده شده که محکوم به مرگ است و مسیح رأس بشریت جدیدی که وعده حیات جاودان دارد.

بارت تلویحاً می‌گوید که در سیر تاریخ دین مسیحی بر چنین اندیشه‌هایی تأکید شده است، اندیشه‌هایی که وضع ناگوار انسان را به آدم، انسان نخستین، و امیدشان به آزادی از گناه را به مسیح ارتباط می‌دهند. اما تمام این تأکیدها با منظور و معنایی که در اندیشه پولس بوده تفاوت فاحشی دارند: آدم، در مقام پدر نوع بشر، پدیدآورنده گناه تلقی شده است. تمام بشریت به تبع او، از طریق رابطه جنسی نسل‌ها با همدیگر، به «خیل گرفتار لعنت ابدی»، تعبیری که سخنان آگوستین را به یاد می‌آورد، تبدیل شده است. فرض بر این بوده که انسان بنا بر وراثت، ناگزیر گرفتار «گناه نخستین» شده است؛ چنین تصور شده که «گناه تبار» تمام اعضایش را لکه‌دار کرده است. فقط کسانی که «خود را به دست عیسی مسیح خداوند می‌سپارند» می‌توانند امیدوار باشند که از «لعنت آدم» آزاد شوند. و این‌گونه، این قطعه خاص پولس مبنای یکی از نیرومندترین و تأثیرگذارترین آموزه‌ها در تاریخ دین مسیحی شد: اتحاد تمام بشر در آدم، نخستین گناهکار، که همگی محکومیتشان را در او می‌بینند.

اگرچه بارت به طرز تعجب‌آوری به این آموزه مهم تاریخی اشاره مستقیم نمی‌کند، آشکارا در سرتاسر تفسیرش آن را در نظر دارد. هدف اصلی بارت آن است که این سنت دیرینه را اصلاح کند و برای این

کار خاطر نشان می‌کند که پولس را نمی‌توان به درستی فهمید، مگر این‌که بفهمیم این حواری مسیح را رأس حقیقی تمام بشریت، که شامل آدم هم می‌شود، می‌داند - رأس پیروزمند بشریتی که، با خطای آدم آغاز شد و، محکوم به مرگ شد، زیرا تمام اعضایش مثل آدم گناه کردند و می‌کنند.

(۲) روش تفسیر بارت در این رساله همان فضا و نگاه بسیاری از رساله‌های تفسیری‌اش را دارد، که او رسم داشت آن‌ها را در آثار فراوان خود دربارهٔ اصول ایمانی بگنجانند. او می‌کوشید در اندیشیدن به متن کتاب مقدس به معانی و تأییدات آن نزدیک و وفادار باشد. یکی از هدف‌های او آن بود که روشن و مشخص کند که نویسندگان کتاب مقدس می‌خواستند چه چیزی بگویند. بنابراین به بافت و اسلوب قطعه‌ای که باید شرح می‌داد توجه جدی می‌کرد و تک‌تک واژگان را با حداکثر جدیت برمی‌گزید. او، چون متقاعد شده بود که پیام کتاب مقدس وحدت دارد، با دقت می‌کوشید تا کل کتاب مقدس را به هر یک از اجزایش ربط بدهد. بارت نمی‌خواست کتاب مقدس را از نظر تاریخی تفسیر کند، گو این‌که راجع به کاربرد بینش‌های تاریخی در مورد خاستگاه و هدف اصلی هر یک از آثار کتاب مقدس به صورت جداگانه تردید نمی‌کرد.

بارت در این رساله تقریباً تمام توجه خود را فقط بر همین قطعهٔ پیش‌گفته از رساله به رومیان متمرکز می‌کند. فقط گهگاه به سایر کتاب‌های مقدس نگاهی می‌اندازد (برای مثال، اول کورنتیان ۱۵: ۲۱-۲۲، ۴۵-۴۹، که پولس در این‌جا نیز آدم و مسیح را به هم مرتبط می‌کند). او به دیگر مفسران اشاره نمی‌کند (اگرچه پیداست که به آثار بعضی از آنان توجه دارد). وی از تحقیق در باب منابع اندیشه‌ها، اصطلاحات و شیوه‌های گفتار پولس به کلی خودداری می‌کند. همچنین تعلیم پولس حواری را با

تعالیم معاصران و پیشینیان و پیروانش مقایسه نمی‌کند. در نتیجه، به نظر نمی‌رسد که بارت برای مدرکی که در آثار ربّیانی یهودی^۱ هست اهمیت قایل شود، مدرکی که در آن برای اولین بار داستان هبوط آدم به منظور تبیین واقعیت گناهکاری تمام بشر تفسیر شده است. بارت همچنین هیچ علاقه‌ای به مدرکی ندارد که ظاهراً اثبات می‌کند ایده ارتباط میان گناه و مرگ آدم و مرگ اولادش نخستین بار در آثاری از قبیل حکمت سلیمان^۲ و کتب خنوخ^۳ ارائه شده است.^۴ افزون بر این، او به این مسئله که چگونه تصور پولس از مسیح همچون آدم دوم می‌تواند با تصورات مشابه فیلون، فیلسوف یهودی اسکندرانی، معاصر او مرتبط باشد، یا چگونه این تصور پولس در پرتو تفسیر مسیحیت اولیه از عیسی در مقام پسر انسان فهمیده می‌شود و نیز مسائلی مانند این‌ها، هیچ توجهی نشان نمی‌دهد.^۵

باید بپذیریم که علت بی‌توجهی بارت به چنین مسائلی آن بود که تفسیر رساله به رومیان به روش تاریخی برای او مهم نبود. از نظر او این رساله اولین و مهم‌ترین بخش مجموعه اصیل شمرده^۶ عهد جدید است که، به عقیده او، الهیات مسیحی باید خود را با آن تطبیق بدهد همان‌طور که خود را با کلمه خدا تطبیق می‌دهد.

(۳) بین دیدگاه این رساله تفسیری و یکی از درونمایه‌های اصلی اصول ایمانی کلیسای مسیحی بارت ارتباط نزدیک وجود دارد. این اثر بزرگ را

1. Jewish Rabbinic 2. *Wisdom of Solomon* 3. *Books of Enoch*

4. N. P. Williams, *The Ideas of the Fall and of Original Sin* (2nd ed. New York: Longmans, Green and Co., 1929).

۵. مقایسه کنید با

Elias Andrews, *The Meaning of Christ for Paul* (Nashville and New York: Abingdon Press, 1949), pp. 93 ff.

6. canon

الهیات [مبتنی بر] کلمه خدا^۱ دانسته‌اند، یعنی الهیاتی که به انکشاف^۲ خدا در عیسی مسیح آن‌گونه که کتاب مقدس به آن گواهی می‌دهد می‌پردازد. اصول ایمانی کلیسای مسیحی از نظر روش و درونمایه اصلی با تمام انواع الهیات طبیعی^۳ اعم از آنچه در فلسفه توماسی آیین کاتولیک یا در آیین پروتستانی جدید دیده می‌شود در تقابل قرار دارد. بزرگ‌ترین اثر^۴ بارت از شناخت بشر از خدا آغاز نمی‌کند و کار تبیین معنای انجیل مسیحی در پرتو دین بشر را نیز بر عهده نمی‌گیرد: این اثر اعلام می‌کند که انکشاف نفس خدا در عیسی مسیح و تمام موضوعات مرتبط با آن را که به طور ضمنی مطرح شده‌اند شرح می‌دهد تا انسان و جهان او فهمیده شود. بنابراین، بارت نه رو به بالا، [یعنی] از انسان به سوی خدا، بلکه رو به پایین [و] از خدا، یا به بیان دقیق‌تر از مسیح، به سوی انسان حرکت می‌کند و الهیات خویش را بر پایه‌های عقیدتی مربوط به کلمه خدا، تثلیث و تجسم^۵ بنا می‌کند.

الهیات بارت نظامی فکری است که قصد دارد کاملاً مبتنی بر کتاب مقدس باشد. این الهیات با گذشت زمان هرچه بیشتر به الهیاتی مسیح‌شناختی تبدیل شد: عیسی مسیح انسان کلید فهم آفرینش، آشتی، نجات، و سرشت و سرنوشت انسان است.

بارت هرگز از مسیری که بر این اساس فراروی خود گذاشت منحرف نشد. بدین سبب او در این امر تردید نکرد که شیوه‌های دیرینه اندیشه الهیاتی را ترک گوید تا اصل اساسی خود را از هر جهت اصلاح کند؛ بارت از هر جهت تأکید می‌کرد که عیسی مسیح، پسر خدا، انسان شد، و فقط او «نوری است که در آن نور را می‌بینیم» (مزامیر ۳۶: ۹). او که بنا

1. theology of God's Word 2. revelation

۳. natural theology یا به عبارت دیگر الهیات عقل محور یا عقلانی. - م. ف.

4. magnum opus 5. Incarnation

بر گواهی کتاب مقدس خود را ناگزیر می‌دید تمام آموزه‌ها را بر مسیح‌شناسی استوار سازد، آموزهٔ آفرینش را بر مبنای نجات‌شناسی^۱ (*Church Dogmatics III, 1*) ارائه کرد و با متمرکز کردن معنای آموزهٔ تقدیر الهی بر شخص مسیح (III, 2)، در این آموزه از بن و اساس بازاندهی کرد. به همین طریق، او نظریه‌ای در باب انسان طرح‌ریزی کرد که بر طبق آن ماهیت انسان باید در پرتو ماهیت مسیح فهمیده شود. آدم و تمام اولادش، به عبارت دقیق‌تر، کل تاریخ بشر، آغاز و پایانش، فرودها و فرازهایش، گناه و رستگاری‌اش باید از منظر عیسی مسیح دیده شود که در او خدا انسان شد؛ به عبارت دقیق‌تر، که در او خدا خود را به طریزی انکارناپذیر و تغییرناپذیر برای بشر آشکار کرد.

باید واقف باشیم که این نگرش مسیح‌شناختی به انسان، از تمام آموزه‌های عادی فراگیر در باب انسان، از جمله «انسان‌شناسی‌های» الهیاتی سنتی، از بن و اساس جداست.

به عقیدهٔ بارت، بشر و بشریت را نباید با معیار آدم، یعنی در پرتو برداشت‌های زیست‌شناختی یا تاریخی یا فلسفی از ماهیت بشر تفسیر کرد. بلکه تنها پیش شرط لازم برای فهم ماهیت بشر، واقعیت انکشاف‌نفس خدا در عیسای انسان است. ما جسارت نمی‌کنیم که خود عیسی را «انسان کامل» یا «آرمانی» و به معنای دقیق کلمه یکی از فرزندان آدم بدانیم، نیز جسارت نمی‌کنیم که او را رأس بشریت جدیدی بدانیم که از پس نژادی که با آدم آغاز شد می‌آید یا جایگزین آن می‌شود. او که «کلمهٔ مکشوف خداست، منبع شناخت ما از ماهیت بشری مخلوق خداست» (III, 2, p. 47).

با این همه، نکتهٔ مهم‌تر آن است که آموزهٔ بارت در باب انسان همچنین

متضمن تفسیر دوبارهٔ انسان‌شناسی الهیاتی سنتی است. او محکومیت بشر به دلیل گناه (یعنی محکومیت آدم، که نفر اول نژاد بشر است، و محکومیت تمام افراد بشر) را حقیقی می‌داند و آن را قبول دارد. بدبختی و بیچارگی این وضعیت را نباید کوچک جلوه داد. اما چون مرتبه‌ای از بشریت وجود دارد که از مرتبهٔ آدم عالی‌تر است، و در انتخاب الهی بشر در مسیح آشکارگشت، سنگینی بارگناه، جرم و مرگ نه می‌تواند نخستین یا مهم‌ترین کلام ما دربارهٔ سرشت و سرنوشت بشر باشد و نه کلیدی برای فهم آن‌ها. به دلیل این‌که در مسیح خدا انسان شد و از این رو که خدا در مسیح بشر را انتخاب کرد، حیات و ماهیت بشر باید بر بنیان سنتی ناپذیری که بر آن قرار دارند نگریسته شوند. سرنوشت بشر بر وعدهٔ الهی استوار شده است و هیچ‌گونه بی‌اعتنایی بشر به اهدافی که جهان به خاطر آن‌ها آفریده شده نمی‌تواند آن را از بین ببرد.

خوانندهٔ این رساله باید این تعالیم بارت را در نظر داشته باشد. او طرح و بررسی مفصل این تعالیم را در بخش دوم از جلد سوم اصول ایمانی کلیسای مسیحی بخش دو خواهد یافت، مجلدی که کل ۸۰۰ صفحهٔ آن یک فصل است، فصلی با عنوان «مخلوقات».

بارت در بخش اول از جلد چهارم، که به تازگی ترجمه‌ای از آن منتشر شده، دوباره توجه خویش را به موضوع انسان‌شناسی معطوف کرد. او بخشی از فصلی با عنوان «عیسی مسیح، خداوندی همچون بنده» را به بحث دربارهٔ «غرور و هیبوط بشر» اختصاص داد. در آن‌جا از تعالیم باب پنجم رساله به رومیان استفاده ویژه کرده است. آنچه در آن‌جا می‌گوید به تفسیری که در این رسالهٔ مختصر ارائه می‌دهد شباهت نزدیک دارد. نقل خلاصه‌ای از بیان او شاید سودمند باشد. او چنین نوشته است:

وقتی (در رومیان ۵: ۱۲) از واژهٔ «همه» استفاده شده، بسیار بجاست که

بیندیشیم از واژه «تاریخ» چه معنایی در نظر داریم. این رأی که همه گناه کردند بی تردید به رأیی اشاره دارد که بر پایه آن تاریخ بشری از اراده و کلام و فعل خدا جداست ... و شناخت گناه و تقصیر بشر در پرتو کلام فیض الهی حاکی از این شناخت است که این تاریخ، در حقیقت، بر مبنای غرور بشر استوار و تعیین شده است [p. 505]. ... تاریخ به نافرمانی منتهی شده است. این سخن بدان معنا نیست که تاریخ از نظارت و تدبیر الهی خارج است. ... مرکز و هدف تاریخ جهانی که خدا در عیسی مسیح، و با نظر به وی، خلق کرد، نمی تواند از او [یعنی عیسی مسیح] جدا شود. اما خدا با نظر به این منتهای هدف فقط می تواند به تباهی آن نه بگوید [p. 506]. ...

ویژگی آشکارا چشمگیر و بارز تاریخ جهان چیست؟ ... [این ویژگی]، غلبه فراگیر یکنواختی است – یکنواختی غروری که در آن بشر آشکارا همیشه، از دوران باستان و در سرتاسر اوج و فرود پیشرفت و پسرفت بعدی اش هم در کل هم در جزء، به زیان خود و همسایه اش زندگی کرده است، غروری که بشر هنوز هم در آن زندگی می کند ... و به یقین تا ابد نیز همین طور ادامه خواهد داد.

کتاب مقدس به این تاریخ و به همه بشر به این معنا عنوان کلی آدم می دهد [p. 507]. ... نام آدم گناهکار خلاصه این تاریخ به مثابه تاریخ بشریتی است که خدا از آن ناامید شده است، و به خاطر غروری که دارد در همین غرور به حال خود رها شده است ... و ... این قضیه یکنواختی حیرت آور تاریخ بشریت را تبیین می کند، و دلیلی است بر این که چرا هرگز هیچ پیشرفتی اتفاق نمی افتد – این وضعیت همواره با تاریخ بشر مطابقت دارد. ... همواره نمای کوچکی در باغ عدن را از نو به نمایش می گذارد. روزگار زرین هرگز وجود نداشته است. با رجوع به گذشته می بینیم که هیچ چیز حکایت از چنین روزگاری ندارد [p. 508].

آدم کیست؟ ... او بنا بر صورتی بی اهمیت همان چیزی بود که همه

ما هستیم، [یعنی] انسان اهل گناه. اما او آغازکننده نیز بود، و بنابراین نخستین در میان همتایان (*primus inter pares*). این سخن بدان معنا نیست که میراث آدم برای ما که وارثان اویم آن است که باید مثل او باشیم. او ما را آلوده نکرده یا به ما بیماری‌ای سرایت نداده است. اعمال ما پس از او بر طبق الگویی انجام نمی‌شود که به طور مقاومت‌ناپذیری بر ما چیره باشد یا بر اساس تقلیدی از عمل او نیز انجام نمی‌شود که برای همهٔ جانشینانش مقدر شده باشد. هیچ‌کس مجبور نیست آدم باشد. بدین‌سان ما محدودیتی نداریم و خود مسئولیت خویش را بر عهده داریم [p. 509]. ... ما و او به داوری و کلام الهی یکسان در راه مستقیم واحدی دست یافتیم [p. 510] ...

آدم از نظر پولس چیست؟ برای او در این نمایندهٔ آغازین بشریت چه چیزی موضوعیت دارد...؟ این حقیقت که بر طبق رومیان ۵: ۱۲ او انسانی است که با او «گناه به جهان وارد شد و باگناه [هم] مرگ آمد، و بدین‌سان [تیز] مرگ به تمام انسان‌ها تسری یافت چون همه گناه کردند». ... اما او چگونه این موضوع را فهمید؟ ... کجا آن را پیدا کرد؟ ... به طور قطع در باب سوم سفر پیدایش. اما چگونه این باب توانست برای او تبدیل به کلامی الهی شود، اگرچه مسلماً نیز چنین است، که برای کل فهمش از بشریت و تاریخ بشر تعیین‌کننده و هنجارگذار و معتبر است؟

بر طبق متن رومیان ۵: ۱۲-۲۱ فقط یک پاسخ برای این پرسش وجود دارد. پولس در آن شخصیت نخستین و مُنْفرد ... در آن بدهکار و گناهکار بزرگ و نمونهٔ بارز در رأس کل نژاد [بشر]، در آن نمایندهٔ سیاه همهٔ جانشینانش که نام او را بر خود دارند، شخصیتی کاملاً متفاوت را بازمی‌شناسد. این شخصیتِ دیگر، نیز، مستقیماً از سوی خدا می‌آید، اما نه صرفاً همچون مخلوق [خدا]، بلکه در مقام پسر خدا و کسی که خودش ذاتاً خداست. او، نیز، گناهکار و بدهکار بود، اما همچون فردی بی‌گناه و بدون تقصیر بود که بار سنگین گناه دیگران، گناهان دیگر

انسان‌ها، را بر دوش گرفت. او، نیز، نماینده همه انسان‌هاست. ... او به لحاظ ترتیب، نخستین در میان همتایان نبود. او در مقام رهبری حقیقی نماینده آنان بود، با فرمانبرداری خویش کفاره [ی گناهانشان را] بداد، نافرمانی آنان را بپوشاند، و باعث آمرزیدگی آنان در محضر خدا شد (رومیان ۵: ۱۸، ۱۹).

این بحث پولسی غالباً بحث در باب همانندی بین آدم و مسیح خوانده شده است. اما لاقلاً ما باید از همانندی بین مسیح و آدم سخن بگوییم [p. 512] ... زیرا [پولس]^۱ عیسی مسیح را اول و آدم را بعد از او می‌دانست. ... او در انسان گناهکار^۲ که در رأس تبار قدیم است، از نو انسان بی‌گناهی را دید که در رأس تبار جدید جای دارد. انسان گناهکار مثل رنگین‌کمانی نسبت به خورشید است. رنگین‌کمان فقط انعکاس خورشید است. وجود مستقل ندارد. نمی‌تواند در برابر خورشید مقاومت کند. با خورشید متوازن نیست. وقتی آن‌ها را در ترازو وزن کنیم، رنگین‌کمان صرفاً مثل پَر [بی‌وزن] است. ... آیا معلوم نیست که نخستین (*primus*) و پسین (*posterius*) کیستند و چیستند؟ حتی وقتی در اول کرنتیان ۱۵: ۴۵ به ما گفته شده که عیسی مسیح آخرین آدم (*eschatos Adam*) است، به این معنا نیست که او نسبت به اولین آدم باب سوم سفر پیدایش دومین است، بلکه او آدم نخستین و حقیقی‌ای است که آدم دیگر [مذکور در باب سوم سفر پیدایش] فقط پیش‌نمون اوست ... [p. 513].^۳

نگرش بارت به بشر و بشریت و به آدم و مسیح این‌گونه است.
در چنین مقدمه مختصری، دشوار است که انتقادات و ارزیابی‌های

۱. قلاب افزوده متن اصلی است. -م.ف.

2. unrighteous

3. From *The Doctrine of Reconciliation*, Pt. I, Vol. IV of *Church Dogmatics* by Karl Barth. Reprinted with the permission of Charles Scribner's Sons.

مربوط به این رساله را به درستی و شایستگی ارائه کرد. بنابراین خود خواننده باید قضاوت کند که آیا بارت آنچه را پولس برای رومیان نوشته، درست خوانده و فهمیده است یا نه و این که آیا نتیجه گیری او برای ارائه تفسیری از ایمان مسیحی درست است یا نادرست.

رساله به رومیان ۵: ۱۲-۲۱

[ترجمه انگلیسی از نسخه معیارِ بازبینی شده]^۱

(۱۲) بنابراین، همان‌طور که گناه از طریق یک انسان به جهان وارد شد، و با گناه [هم] مرگ آمد، و بدین‌سان [نیز] مرگ به همه انسان‌ها تسری یافت، زیرا همه انسان‌ها گناه کردند (۱۳) به‌راستی پیش از آن‌که شریعت اعطا شود، گناه در جهان بود، اما آن‌جا که شریعتی نباشد، گناهی هم به حساب نمی‌آید. (۱۴) با این حال، مرگ از زمان آدم تا موسی حکمفرمایی کرد، حتی بر آنانی که گناهانشان همانند گناه آدم نبود، همان آدمی که پیش‌نمون کسی بود که باید می‌آمد.

(۱۵) اما بخشش رایگان مثل خطا نیست. زیرا اگر با خطای یک انسان بسیاری بمردند، در فیض آن انسان دیگری که عیسی مسیح است، فیض خدا و بخشش رایگان، برای بسیاری خیلی بیشتر و فوراً یافته است. (۱۶) و بخشش رایگان مثل عاقبت گناه یک انسان نیست. زیرا داوری‌ای که در پی یک خطا انجام می‌شود به محکومیت می‌انجامد، اما بخشش رایگانی که در پی خطاهای بسیار می‌آید باعث آمرزش می‌شود. (۱۷) اگر مرگ از طریق یک انسان، و به دلیل خطای او، حکمفرما شد، کسانی که فوراً فیض و بخشش رایگان بخشودگی را از طریق انسان دیگری

۱. قلاب افزوده متن اصلی است. -م.ف.

که عیسی مسیح است دریافت کرده‌اند، خیلی بیشتر در حیات حکمفرمایی خواهند کرد.

۱۸) پس همان‌طور که خطای یک انسان باعث محکومیت تمام انسان‌ها شد، همان‌طور هم عمل بخشایشگرانه یک انسان باعث برائت و حیات همه انسان‌ها می‌شود. (۱۹) زیرا همان‌گونه که با نافرمانی یک انسان، بسیاری از انسان‌ها گناهکار شدند، همان‌گونه هم با فرمانبری یک انسان بسیاری از انسان‌ها بخشوده خواهند شد. (۲۰) شریعت آمد تا خطا زیاد شود؛ اما آن‌جا که گناه زیاد شد، فیض بسی وافرتر شد، (۲۱) طوری که، همچنان که گناه در مرگ حکمفرمایی کرد، فیض نیز می‌تواند با بخشودگی حکمفرمایی کند تا به سبب خداوندمان عیسی مسیح به حیات جاودان بینجامد.^۱

۱. به دلیل تمرکز بارت بر ترجمه انگلیسی، معیار اصلی ترجمه آیات فوق خود ترجمه انگلیسی بوده است. اما لازم به ذکر است که مترجم فارسی در فهم بخش‌هایی از آیات از ترجمه فارسی آقای پیروز سیار (عهد جدید، ترجمه پیروز سیار، تهران: نی، ۱۳۸۷) بهره گرفته است. - م. ف.

مسیح و آدم

رومیان ۵: ۱۲-۲۱، همراه با یازده آیه نخست همین باب، نخستین قطعه از مجموعه قطعه‌هایی است که پولس در آن‌ها درونمایه اصلی بخش نخست رساله را، آن‌چنان که در آیه‌های کلیدی ۱: ۱۶-۱۷ بیان شده، ارائه می‌کند. در آن‌جا این نکته آشکار می‌شود که انجیل تجلی *dikaioṣunē* (بخشایش) [خدا] است که همچنین *dikaiōsis* (آمرزش؛ برائت [رومیان ۵: ۱۶]) و *dikaiōma* (حکم بخشودگی [رومیان ۵: ۱۶]) نیز خوانده شده است - به عبارت دیگر، انجیل تجلی حکم نهایی بخشودگی خداست، که، برای هر کسی که آن را در ایمان تصدیق کند، قدرت خداست که به نجات می‌انجامد - *dynamis Theou eis sōterian*. پولس تمام معانی ضمنی این گفته را در باب‌های ۵-۸، که از نظر زمینه مختلف اما از حیث درونمایه و روش طرح و بررسی همانندند، توضیح می‌دهد. مبنای بحث‌های مفصل باب ۵ به این قرار در آیه‌های ۱-۱۱ ساخته شده است: وقتی در ایمان خویش حکم بخشودگی خدا را تصدیق و درک کردیم و به این ترتیب این داوری برایمان معلوم شد و بر ما اثر گذاشت (از راه ایمان آمرزیده شدیم، *dikaiōthentes ek pisteōs*)، با خدا آشتی کرده‌ایم (آیه ۱)، نزاعمان با خدا به نهایت رسیده و نمی‌تواند بیشتر شود،

و حکمفرمایی گناه بر ما خاتمه یافته است. در این آیه‌ها نیز همین مطلب گفته شده: آیه ۱۰، «اینک با خدا آشتی کرده‌ایم»؛ آیه ۱۱، «اینک آشتی را به دست آورده‌ایم»؛ و آیه ۲۱ که در آن به ما گفته شده اینک هرگونه حکمفرمایی بیگانه برای ما تبدیل به امری مربوط به گذشته شده است. روشن‌ترین توصیف از چگونگی اجرا شدن این حکم بخشودگی خدا در آیه ۵ دیده می‌شود، که بر طبق آن محبت خود خدا، یعنی محبت او به ما، به درون قلب‌هایمان جاری شده است. جاری شدن محبت به درون قلب‌هایمان باعث می‌شود این [نوید] را پیش‌فرض بگیریم که در آینده در پیشگاه داوری خشم نجات می‌یابیم (آیه‌های ۹-۱۰)؛ و از جنبه ایجابی‌اش و در ارتباط با حال حاضر نیز باعث می‌شود امیدمان به سهیم شدن در جلال الهی را از پیش‌فرض بگیریم، جلالی که (بر طبق ۳: ۲۳) ما، انسان‌های گناهکار، باید به کلی و قطعاً از رسیدن به آن محروم شده باشیم. هر جا که حکم بخشودگی خدا در ایمان تصدیق و درک شده، این پیش‌فرض هم اتفاق افتاده است. این خود دلیلی است بر این‌که چرا این حکم بخشودگی و انجیلی که آن را متجلی می‌کند «قدرت نجات‌بخش خدا» (۱: ۱۶) خوانده شده است. این دلیلی است بر این‌که چرا به چنین امیدی فخر می‌کنیم (آیه ۲). امید برایمان شرمساری به بار نمی‌آورد (آیه ۵). زیرا، بنا بر این پیش‌فرض، حتی به سختی‌های حال حاضرمان نیز فقط می‌توانیم فخر کنیم، چون این سختی‌ها فقط می‌توانند ما را استوارتر کنند، فقط می‌توانند به ما یقین ببخشند، [و] به طور غیرمستقیم کاری کنند که ما هرچه بیشتر امیدوار باشیم (آیه‌های ۳-۴). حکم بخشودگی خدا چنان قدرتی دارد که بین خدا و مؤمنان صلح و دوستی ایجاد می‌کند، آنان را با خدا آشتی می‌دهد، و محبت خدا را به درون قلب‌هایشان جاری می‌کند، زیرا [این حکم] در عیسی مسیح تحقق یافته است، همو که، به طرز کاملاً بی‌مانندی (آیه ۷)، راهی است که ما را به لطفی می‌رساند که در آن (آیه

۲) جایگاه ما مشخص شده است. زیرا محبت خدا به ما از آن روی ستودنی است (آیه ۸) که مسیح زمانی برای ما جان خویش را فدا کرد که هنوز ناتوان (آیه ۶)، هنوز گناهکار (آیه ۸)، هنوز خدانشناس (آیه ۶)، و هنوز دشمن (آیه ۱۰) بودیم. بنابراین محبت خدا منتظر ما نماند، بلکه برای دیدار ما به سویمان آمد و پیش رویمان حاضر شد. خدا به طور مؤثر و قطعی بر ایمان ما پیش دستی کرد و ما را با خون مسیح قربانی آموزد. خدا به رغم قدرت به ظاهر غلبه ناپذیر عصیان و مقاومت ما (آیه های ۹-۱۰)، در مرگ پسر خویش در «با وجود این» فیض رایگانش،^۱ به نفع ما مداخله کرد. او بدین گونه صلح و دوستی ایجاد کرد، بدین سان ما را با خویش آشتی داد، و بدین سان از محبت خودش به ما ستایش کرد. از آن روی که خدا این گونه در عیسی مسیح به خاطر ما حاکمیت خویش را اعمال کرده، از آن روی که این محبت خداست که با روح القدس به درون قلب هایمان جریان می یابد، درباره آینده خود فقط یک حرف صریح برای گفتن داریم: «نجات خواهیم یافت» (*sōthēsometha*) (آیه های ۹-۱۰)، و تنها چیزی که برای ما می ماند فخر به وجود خودمان است. پی آیند مرگ پسر خدا، حیات اوست در مقام خداوند از گور برخاسته^۲ (آیه ۱۰). وقتی به حکم بخشودگی خدا که در پسرش تحقق یافت ایمان آوردیم، بی درنگ به افرادی تبدیل می شویم که در پیروزی مسیح سهیم اند - «چقدر بیشتر» (*pollō mallon*).

بولس عبارت پیش گفته [چقدر بیشتر] را در این زمینه دو بار به کار می برد: «حال که مسیح در زمانی برای ما جان خویش را فدا کرد که هنوز

۱. ما انسان هایی گناهکار هستیم که در برابر پذیرش فیض خدا مقاومت می کنیم، اما خدا «با وجود این» وضعیت ما و بدون در نظر گرفتن گناه و نافرمانی ما، به سویمان می آید و فیض خویش را نصیبمان می کند. - م. ف.

گناهکار بودیم، چقدر بیشتر به دست او نجات خواهیم یافت» — زیرا که ما پیش‌تر واقعاً آمرزیده شده‌ایم (آیه‌های ۸-۹)؛ و «حال که، وقتی هنوز دشمن [خدا] بودیم، به واسطهٔ مرگ پسرش با او آشتی کردیم، چقدر بیشتر، وقتی در آشتی باشیم، در حیات از مرگ برآمدهٔ او نجات خواهیم یافت» (آیهٔ ۱۰). در این‌جا به صراحت آشکار شده است که این استدلال از آشتی به نجات، به لحاظ منطقی بر این حقیقت استوار است که مسیح فقط نمرده بلکه از مرگ نیز برخاسته است. نجات پیش روی ماست و ما — چون در مرگ او سهیم شدیم، باید اینک در حیاتش نیز سهیم باشیم — فقط می‌توانیم به آن فخر کنیم. به‌خصوص در همین‌جاست که مبنا و معنای این حقیقت شگرف را می‌بینیم که مؤمن می‌تواند و باید به وجود خویش افتخار کند. وقتی به امید خویش (آیهٔ ۲) فخر می‌کنیم، «به خدا» (آیهٔ ۱۱) فخر می‌کنیم. به بیان واضح‌تر، این سخن بدان معناست که ما «به سبب خداوندان عیسی» فخر می‌کنیم، به سبب کلام و ندای او، ما به فخری فخر می‌کنیم که او، با برخاستنش از میان مردگان، [آن را] آشکار کرد. حیات از مرگ برآمدهٔ عیسی بر حکم بخشودگی خدا که در مرگ او اجرا شد مهر تأیید زد، و چون او زنده است، این صلح و دوستی، و آشتی ما، و جاری شدن محبت خدا به قلب‌هایمان، جایی را در راه ما مشخص می‌کنند که اگر از آن‌جا فرابگذریم دیگر برنمی‌گردیم، اگر از آن‌جا راه خود را ادامه دهیم فقط یک آینده [پیش روی] داریم، و فقط به آن می‌توانیم فخر کنیم. رستاخیز او عالی‌ترین عمل فرمانروایی خداست؛ از آن به بعد ما موظفیم در پرتو این رستاخیز زندگی و اندیشه کنیم.

واضح است که اگرچه پولس مسیح را از آن خدا و عمل او می‌داند، به او چونان فردی متمایز از خدا نیز می‌نگرد و از طبیعت بشری او هم سخن می‌گوید. آشکار است که او عیسای انسان را در مرگ و برخاستنش یک سو، و خودش و تمام دیگر انسان‌ها (در این‌جا، اولاً مؤمنان) را، با گذشته،

حال و آینده‌شان، در سوی دیگر می‌نهد. روشن است که او از عیسی در مقام فردی بشری سخن می‌گوید و او را به معنای دقیق کلمه با تأکیدی تردیدناپذیر وصف می‌کند. اما در نتیجهٔ چنین نگرش و توصیفی، وجود این فرد بشری در فردیت آن محو نشده است. خود وجود این فرد عین حکم بخشودگی الهی است که بالقوه شامل تعداد بی‌شماری از سایر انسان‌ها می‌شود تا بر کسانی که به او ایمان دارند به نحوی آشکار و اثربخش شود که کاملاً برای گذشته، حال و آینده‌شان تعیین‌کننده است. او با مرگ خویش آنان را با خدا آشتی داد. این سخن بدان معناست که او در مرگ خویش باعث صلح و دوستی آنان با خدا شد - پیش از آن‌که آنان خود بر ایجاد این صلح و دوستی حکم بدهند. و [بلکه] کاملاً جدا از حکم آنان. آنان، در ایمان [خویش]، فقط با حکمی فوق می‌یابند که پیش‌تر در او راجع به آنان صادر شده است. آنچه برای آنان اهمیت زیادی دارد آن است که دیگر مثل قبل دشمنان خدا نیستند؛ پیش روی آنان به جای محکومیت قطعی در پیشگاه داورى خشم خدا، نجات آینده قرار دارد؛ آنان همچنین امیدی حتمی دارند به این‌که در جلال خاص خدا سهیم شوند و می‌توانند فقط به زیستن در چنین امیدی فخر کنند. انجام یافتن تمام این امور به خاطر عزم و تمایل آنان، که اتفاقاً به جهت مخالف [این امور] گرایش دارند، نبود، بلکه به علت این حقیقت بود که، با مرگ او بر فراز جُلجُتا و برخاستنش از گور واقع در باغ یوسف رامه‌ای،^۱ تمام این امور بدونِ و علی‌رغمِ عزم و تمایل آنان به انجام رسید. آنان در ایمان به او اقرار می‌کنند که وقتی او جان داد و دیگر بار برخاست، آنان نیز مُردند و دیگر بار در او برخاستند، و این‌که از آن موقع به بعد حیات آنان، در اصولش، فقط می‌تواند نمونه و تصویری از حیات او باشد. او همان

1. Joseph of Arimathea

محبت خدا به آنان است، و وقتی این محبت خدا به واسطه روح القدس به درون قلب‌های آنان جاری شده، به آن معناست که او در آنان است و آنان در او هستند. و این امر کاملاً مستقل از هرگونه محبت قبلی از جانب آنان به خدا رخ می‌دهد. البته بعداً، و به دلیل جاری شدن این محبت، از آنان هم محبت طلب می‌شود. اما این سخن باید کاملاً به معنای ظاهری‌اش فهمیده شود: آنان حتی اکنون نیز «از طریق او»، و فقط از طریق او (آیه ۱۱)، به پژواک مجدد جدید وجود بشر فخر می‌کنند که از طریق کلام او اعلام شد. بشر جدا از آن، و از خودش، چیزی ندارد که بدان فخر کند.

وضع این فرد بشری چنین است. او فردی بشری است طوری که دیگر افراد بشری فقط کنار و همراه او نیستند، بلکه در تصمیم بسیار حساس خود درباره رابطه‌شان با خدا، همچنین و اول از همه، در او هستند. بنابراین فردیت او چنان است که با وجود و عمل او، با حیات و مرگ او، حکمی درباره آنان صادر شده است که از همان ابتدا کاملاً خلاف حکم آنهاست، حکمی که آنان بعداً فقط می‌توانند در حکم خودشان آن را تصدیق و اجرا کنند. او از حقانیت آنان دفاع کرد، اما نه صرفاً چنان‌که گویی حقانیت آنها حقانیت خود اوست، بلکه او در و با حقانیت خویش در حقیقت از حقانیت آنها دفاع کرد. او در انجام دادن این کار تا آن حد پیش رفت که می‌توان پرسید چگونه او خود توانست در فردیتش جدا از آنان بماند. اما به نظر می‌رسد تمایز فردی او از آنان با روش بی‌نظیری حفظ شده است که او در آن خود را با آنان یکی کرد. و، همزمان، تقدم بین او و آنان در مسائلی چون خاستگاه و جایگاه، دست‌نخورده و تغییرناپذیر باقی مانده است. وظیفه او هنوز و همچنان بخشش، و وظیفه دیگران نیز دریافت است؛ او راه را نشان می‌دهد، دیگران پیروی می‌کنند. جایگاه او به صورتی تغییرناپذیر جایگاه اصلی است، جایگاه دیگران اما بدل. او بدون تردید با تمام آنها فرق دارد.

با وجود این، نخستین بار در آیه‌های ۱۲-۲۱ است که این نوع رابطه‌ها کاملاً آشکار می‌شوند. در این نیمه دوم باب، پولس با قرار دادن همان مطلب در زمینه‌ای وسیع‌تر، نسبت به نیمه اول باب، باز هم پیشروی می‌کند. در این جا نکته جدید آن است که انسان‌شناسی ویژه عیسی مسیح - یک انسان برای تمام انسان‌ها، تمام انسان‌ها در یک انسان - مساوی است با [شناخت] سِرِّ [وجود] «آدم»، و در نتیجه قاعده هرگونه انسان‌شناسی است. پولس اینک با طرح مسئله زمان گذشته که مؤمنان آن را پشت سر گذاشته‌اند اما هنوز درگیر آن هستند، آغازگاه جدیدی ایجاد می‌کند، و همزمان دوباره به سراغ مسئله کلیت بشر می‌رود که نخستین بار در آیه‌های ۶-۱۰ آن را به منزله بشریتی ناتوان، گناهکار، خدانشناس و دشمن در مقابل مسیح قرار داده بود.

آیه ۱۲ را معمولاً آیه‌ای تصور کرده‌اند که در آن نحوگسستگی^۱ وجود دارد.^۲ به احتمال زیاد این نحوگسستگی [که همان عبارت «بنابراین» در ابتدای آیه است] باید همچون نوعی سرنگاشت^۳ برای آنچه در پی می‌آید در نظر گرفته شده باشد. [تعبیر] بنابراین^۴ (*dia touto*) [یعنی] ما همان‌هایی هستیم که آیه‌های ۱-۱۱ توصیف می‌کند، بنابراین با سهیم شدن در حیات از مرگ برآمده عیسی مسیح نجات خواهیم یافت، بنابراین از طریق او به امیدمان فخر می‌کنیم - به عبارت دیگر، [بنابراین] پیش‌تر

۱. *anacoluthon*: جمله یا تعبیری که از نظر نحوی در جزء دوم آن جمله‌بندی‌ای که در بخش اول آغاز شده است به کار گرفته نمی‌شود؛ شیوه‌ای که مشخصه طرز بیان پولس است، احتمالاً از آن رو که او رساله‌هایش را املا می‌کرد. - م.ا.

۲. میان «بنابراین» و مابقی آیه گسستگی وجود دارد. «بنابراین» از حیث معنا و ساختار نحوی به آیه ۱۱ و بلکه آیه‌های پیش از آن وابستگی دارد و بارت این امر را با شرح معنای تعبیر «بنابراین» در جمله سوم همین پاراگراف نشان می‌دهد. - م.ف.

3. heading

۴. بارت این جا تعبیر «بنابراین» در ابتدای آیه ۱۲ را شرح می‌دهد. - م.ف.

وقتی گناهکار، خدانشناس و دشمن بودیم، پیش‌تر که فرزند و وارث آدم بودیم، و همچنین در گذشته‌ای که آن را پشت سر گذاشتیم، کاملاً از دسترسی به حقیقت مسیح محروم نبودیم، بلکه با قدرت نجات‌بخش او رابطه‌ای قطعی و مشخص (ولو منفی) داشتیم. آیه ۱۲ این رابطه منفی را بیان می‌کند. «همان‌طور که گناه با یک انسان به جهان وارد شد، و با گناه [هم] مرگ آمد، و بدین سان [نیز] مرگ به همه انسان‌ها تسری یافت، زیرا همه انسان‌ها گناه کردند» - به عبارت دیگر، رابطه آدم و همه ما در آن زمان، یعنی در گذشته، با رابطه مسیح و همه ما در این زمان، یعنی در حال حاضر، مطابقت دارد. این مطابقت دلیل درستی این سخن است، که پولس پیش‌تر در آیه‌های ۶، ۸ و ۱۰ هم تأکید کرده است. مسیح برای ما جان خویش را فدا کرد در زمانی که ما هنوز با آدم در گذشته‌ای نجات‌نیافته زندگی می‌کردیم. به دلیل این مطابقت، حتی در همان گذشته نیز ما کاملاً وانهاده و ازدست‌رفته نبودیم. به دلیل این مطابقت، اینک می‌توانیم با دلخوشی به آن گذشته برگردیم - و بنابراین می‌توانیم «چقدر بیشتر» به زمان حالمان و به آینده‌ای که از آن نمایان می‌شود فخر کنیم. ما، حتی آن زمان هم، در جهانی کاملاً متفاوت نبودیم. حتی آن زمان نیز، در قلمروی وجود داشتیم که البته ارزش آن دقیقاً متضاد ارزش ملکوت مسیح بود، اما همان ساختار را داشت.

هنگامی که به گذشته برمی‌گردیم می‌توانیم و باید اصل سامان‌بخش ملکوت مسیح را در اصل سامان‌بخش جهان آدم تشخیص دهیم. حتی آن زمانی که ناتوان، گناهکار، خدانشناس و دشمن بودیم، هرچند مسیر کاملاً متفاوتی را می‌پیمودیم، قاعده آن مسیر به طرز چشمگیری به قاعده‌ای که اینک می‌شناسیم شبیه است - و در حقیقت با هم یکسان‌اند. بین وجود پیشین ما در خارج از مسیح و وجود کنونی ما در او ارتباطی طبیعی وجود دارد. وجود پیشین ما در خارج از مسیح به درستی همچون وجودی فهم